

[اطلاعات شخصی افراد حذف شده است]

[برای وضوح بیشتر فقط مطالب و اخبار مربوط به افراد و جامعه بهائی تایپ شده است]

[برگرفته از سایت: [خبرگزاری هرانا](#)]

[تاریخ: ۹ آبان ۱۳۹۹]

آیت‌الله معصومی تهرانی: صلح در ادیان از باب تعدی نکردن در حقوق فردی و اجتماعی است/گفتگو از علی کلائی
ماهنامه خط صلح – در پایان از او پرسیدم که آیا می‌توان از متون مقدس برای صلح جهانی نسخه‌ای استخراج کرد. گفت که اگر هم بشود درآورد، من شخصا با آن موافق نیستم و بعد توضیح داد که «لازمه‌ی صلح جهانی ورود در حکومت است و ما دیدیم و در تاریخ تجربه کردیم که دین وقتی وارد حاکمیت می‌شود، مشکلاتی را ایجاد می‌کند. چرا ما به اخلاقیات دین توجه بیشتری نمی‌کنیم؟ با اخلاقیات دین بیشتر می‌توان بدون آن که وارد سیاست و حکومت شد به صلح جهانی نیز کمک کرد. وقتی به احکام و بالاحص حدود و دیات ورود کنیم، به مشکلاتی بر می‌خوریم که با عصر و زمانه ما سازگار نیست.»

این پایان بخش گفتگویی مفصلی با آیت‌الله عبدالحمید معصومی تهرانی، روحانی نام آشنا در خصوص صلح در متون دینی است. او از شاگردان مراجع و روحانیان صاحب نامی چون سید احمد خوانساری، محمدتقی داوودی، حسن سعید تهرانی، مجتبی تهرانی و محمدرضا مهدوی کنی بوده و از مراجع عظامی چون آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله مرعشی و آیت‌الله خوئی اجازه‌ی اجتهاد خود را دریافت کرده است.

آقای معصومی تهرانی دهه‌هاست که خود به منادی صلح بدل شده است. تورات و انجیل و زبور را خوشنویسی کرده و به باورمندان به آن ادیان تقدیم کرده است. در این راه و به دلیل نقدهایش از نظام حاکم هم بارها دستگیر و زندانی شده است. او همچنین بخشی از کتاب اقدس را خوشنویسی کرده و به بیت‌العدل بهائیان تقدیم کرده است. این روحانی مسلمان سال‌هاست که منادی حقوق بشر و همزیستی مسالمت‌آمیز ادیان و مذاهب و انسان‌ها در کنار یکدیگر است. آقای معصومی تهرانی در سال ۱۳۹۵ هم اثری نمادین با هدف همزیستی مسالمت‌آمیز هشت دین و مذهب در ایران به صورتی که بر گرد دایره وجود یکپارچه تاریخ انسانی ایران می‌گردند تهیه و به نمایندگان آن ادیان و مذاهب تقدیم کرده است.

این عالم اسلامی منادی صلح، هم اهل هنر است و هم اهل بحث و کلام. او در گفتگو با ماهنامه خط صلح در خصوص «صلح» و به طور مشخص صلح در متون دینی، و در پاسخ در خصوص «کرامت انسان» می‌گوید که کرامت انسان امر جدیدی است که در متن قرآن نیست. به گفته‌ی این عالم دینی، «تعریف صلح؛ پرهیز از خشونت و اصلاح امور فردی و اجتماعی به منظور عدم تعدی به حقوق دیگران است.» او می‌گوید که متون دینی را باید در کنار هم خواند و فهم کرد.

از نظر آیت‌الله معصومی تهرانی، «قرآن بعثت پیامبر را برای هدایت اهل مکه و اطراف آن گفته است (انعام-۹۲)؛ سپس عده‌ای آمده‌اند و شعاع واژه «اطراف» را به کل جهان گسترش دادند. این دیگر برداشت آن افرادی است که سده اول، قدرت در دستشان بود و شروع به کشورگشایی کردند و نقد آن دوران را نیز تابو کردند.» او البته می‌گوید که ادیان دو بخش محلی و جهان شمول دارند و بخش جهانی‌اش بر پایه‌ی عمل صالح و آموزه‌های اخلاقی است. از دیدگاه این پژوهشگر دینی، قرار نبوده اسلام کل جهان را مسلمان بکند و کل جهان را وادار کند که با زبان عربی با خدا صحبت کنند. به گفته‌ی آقای معصومی، «در سوره‌ی والعصر آمده است: إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ. این یعنی همین قدر که انسان باشی و تاسی به حق و صبر داشته باشی کافی است.» این عالم دینی مسلمان به صراحت می‌گوید که «مسئله داشتن انسانیت است. کسی که انسانیت داشته باشد نه تنها به حق

کسی تعدی نمی‌کند، بلکه متوجه به حقوق مردم هم هست و سعی می‌کند مردم هم مثل خودش راحت زندگی بکنند و سعی می‌کند مشکلات مردم را هم حل بکند.»

مشروح گفتگوی خط صلح با آیت‌الله عبدالحمید معصومی تهرانی را در ذیل می‌خوانید:

شما چه معنایی برای صلح قائل هستید؟ به نظر شما صلح به معنای عدم خشونت یا هم زیستی مسالمت‌آمیز است یا مجموعه‌ای از این دو؟

مجموع هر دو این‌هاست. یعنی هم به معنای عدم خشونت است و هم به معنای زندگی مسالمت‌آمیز. یعنی مردم بدون این که به حقوق یکدیگر تعدی کنند، بتوانند راحت در کنار هم زندگی کنند. این مفاهیم در همه ادیان هست. در یهودیت به طور مشخص- در ده فرمان هست، همین مفاهیم را باز در دو دستوری که عیسی مسیح داده است در انجیل می‌بینیم. در قرآن هم همین مفهوم وجود دارد که حقوق افراد را رعایت بکنید. از خشونت پرهیز کنید و زندگی مسالمت‌آمیزی را داشته باشید.

البته امروزه بحثی دیگر هم اضافه شده که نمی‌توان آن را از درون دین درآورد و این بحث تعریف کرامت انسانی به طور مطلق است. ما برای کرامت انسانی مطلق از درون دین نمی‌توانیم سندی بیاوریم چون یک مسئله‌ی جدید است. ولی می‌توانیم با توجه به شرایط و نیازهای زمانی مسائلی را که در خصوص خشونت‌های درون دینی مطرح می‌شود مورد واکاوی قرار داد که آن توضیح دیگری دارد.

فرمودید کرامت انسانی بحثی جدید است. اما بسیاری صلح را بر مبنای کرامت انسانی می‌بینند. پرسش اینجاست که صلح در متن دینی بر چه مبنایی است؟ چه فهمی از انسان و روابط اجتماعی در متن دینی هست که امر صلح را می‌توان از آن درآورد و ادراک کرد؟

مفهوم صلح در ادیان ابراهیمی یعنی اصلاح مخاصمه و مناقشه کردن میان دو فرد یا دو جماعت برای دستیابی به یک توافق و تفاهم میان دو طرف. این مفهوم در فقه اسلامی بیشتر در مباحث معاملات و ارث کاربرد دارد؛ اما برای پایان بخشیدن به جنگ و تخاصم آن چه که مفهوم صحیح‌تر را می‌رساند، واژه‌ی «سلام» است.

صلحی که در ادیان است از باب تعدی نکردن در حقوق فردی و اجتماعی‌ست. مثلاً در تورات صحبت از قتل نکردن یا زنا نکردن، دزدی نکردن، دروغ نگفتن و این چیزهاست. یا وقتی در تورات می‌گوید که به همسایه‌ی خود رشک مورز، استثنایی قائل نمی‌شود که مثلاً منظور از همسایه‌ات، الزاماً باید هم‌کیشیت باشد. این اطلاق عام است. یعنی چه هم‌کیشیت باشد و چه هم‌کیشیت نباشد تو نباید به او رشک بورزی؛ نباید به زندگی‌شان طمع داشته باشی؛ نباید شهادت دروغ بدهی. در انجیل هم همین مفاهیم هست؛ می‌گوید که همسایه خود را دوست مدار؛ نه صرفاً هم‌کیش خودت را. در اسلام هم همین مسئله به نوعی وجود دارد، البته نه به این صراحت. در اسلام بحث موحد و مشرک نیز مطرح است که آن در رابطه با مشرکین عرب مطرح شده نه در مورد همه جهان. می‌گوید با کسانی، مشخصاً مشرکین مکه، که به خدا شرک ورزیدند شدید و غلیظ برخورد کن. این هم به فرهنگ منطقه‌ی عربستان بر می‌گردد، ربطی به خود بنیان دین ندارد. در آن مقطع و در آن زمان و مکان این دستور تقریباً معقول‌تر بوده. اما همین دستور در محیطی دیگر ممکن است زیاد معقول نباشد.

منظورتان واژه کرامت انسانی است؟

بله. اینکه خود انسان کرامت مطلق داشته باشد در متن قرآن نیست. درست است که در قرآن می‌گوید که: لقد کرمانا بنی آدم؛ ولی این «کرمانا» اینجا تعبیر و تفسیر دیگری دارد. نه این که انسان به طور مطلق دارای کرامت خاصی است. خصوصیت‌هایی را مطرح می‌کند که اینجا جای بحثش نیست و از موضوع بحث ما خارج است.

ولی در مجموع آنچه که از ادیان ابراهیمی برداشت می‌کنیم، بحثی بر سر مفهوم کرامت مطلق انسان نیست. ولی امروزه شما وقتی صحبت از کرامت انسان می‌کنید، بخش‌های دیگری را هم در نظر می‌گیرید و مفهوم آن بسیار گسترده‌تر از قبل شده است. مثلاً در بحث اعدام که الان بحث روز است؛ می‌گویند افراد را اعدام نکنید. دلایلش هم این است که نه تنها اعدام خلاف حقوق بشر است که خلاف کرامت ذاتی انسان نیز هست؛ ضمن این که مانع اصلاح می‌شود. در ادیان ابراهیمی چنین تعبیری را شما نمی‌بینید. در آن جا برای کسی که مثلاً کسی را می‌کشد مجازات مشخصی هست و باید کشته شود.

شما بحث عدم تعدی به حقوق دیگران را مطرح کردید. بگذارید به آموزه‌های اسلامی بازگردیم. این «دیگران» در اینجا چطور فهم می‌شود؟

آموزه‌های اسلامی جدا از آموزه‌های مسیحیت و یهودیت نیست. بلکه در راستای و امتداد همان آموزه‌هاست. بنابراین ما نمی‌توانیم یهودیت و مسیحیت را ادیانی جدا از اسلام قلمداد کنیم با این توجیه که چون اسلام دین آخر است، بنابراین کامل است. به شرطی که شما به عنوان یک مسلمان می‌بایست هم به تورات و هم به انجیل ایمان داشته و معتقد باشید. یکی از نشانه‌های یک مسلمان اعتقاد به کتب و رُسُل پیشین است. بنابراین آنها حذف نشده‌اند و سر جایشان هستند. یعنی آنها را هم باید به صورتی مرجع قرار بدهیم. متأسفانه افکار ما به دلیل آمیختگی تعصبات عربی با آموزه‌های قرآنی این مهم کنار گذاشته شده‌اند. تأثیرات این کنار گذاشتن را در بسیاری از مسائل می‌توان دید.

صلح هم فرقی نمی‌کند با چه کسی انجام بشود. خود پیامبر اسلام با مشرکین صلح و مدارا کرد. زمانی که در مدینه آمد هم چنین کرد. اما آنچه که ما از تواریخ می‌فهمیم این است که فشارهای مشرکین مکه بوده که پیغمبر را وادار به تقابل کرده. یعنی از مدارا و تعامل به تقابل کردن رسیدند و میانشان کشمکش پیش آمد. اینجا دیگر مسئله تاریخی است و حکم دینی نیست. مثال عرض کنم. در قرآن داستان‌هایی چون داستان قوم لوط، قوم ثمود و ... تعریف شده است که به خاطر اعمال و افکارشان مستوجب عذاب شدند. این‌ها صرفاً بیان یک واقعه‌ی تاریخی است. شما نمی‌توانید از درون این آیات حکمی برای اتهامی یا عملی به دست بیاورید. این کار غلطی است. به همین نسبت ما معتقدیم که آیات قرآن بر اساس شرایط روز آن زمان نازل شده است. بحث ناسخ و منسوخ را هم داریم. در خود زمان پیغمبر احکامی تغییر پیدا کرده‌اند. حکمی در یک موضوعی بیان شده اما آن حکم چند سال بعد در همان عصر نزول بر اساس شرایط تغییر کرده است. بر این اساس ما نمی‌توانیم بگوییم که چون در آن زمان پیغمبر آن طور عمل کرد، پس ما در این عصر و در این زمان و این موقعیت‌ها باید دقیقاً مثل آن عمل بکنیم. اتفاقاً برعکس است. ما باید آن مفهوم قرآن را (نه روایات را) و آن سیر تحولاتی را که داشته را بفهمیم و متوجه بشویم که الان در این شرایط باید چه بکنیم. نه اینکه پیغمبر آن زمان چه رفتاری را داشته. الان ما باید ببینیم که پیغمبر اگر بود چه رفتاری می‌کرد. فکر می‌کنم این حرف امام موسی صدر است. بحث اینجاست که اگر پیغمبر الان بود چه می‌کرد نه این که آن موقع چه کرده؛ و این کلام صحیحی است که کسی بدان توجه نمی‌کند.

آقای معصومی این صلح با تمام تعریفی که شما کردید، در آموزه‌های دینی، مقابل چه امری تعریف می‌شود؟ و آیا اصولاً تقابلی از این جنس وجود دارد؟

تعریف صلح؛ پرهیز از خشونت و اصلاح امور فردی و اجتماعی به منظور عدم تعدی به حقوق دیگران است. بحث کرامت انسانی است. هرچه که خلاف این مفهوم باشد خلاف صلح می‌شود. وقتی شما دقیقاً مشخص می‌کنید که معنا و مفهوم صلح از نظر شما چیست؛ خلاف آن نیز خودبخود مشخص می‌شود. آنچه که خلاف صلح است؛ جنگ، خونریزی، پایمال کردن حق دیگران، دروغ گفتن، شهادت دروغ دادن است. در قرآن نیز در همین راستا صرفاً برای چهار مورد و عمل، که اسم آن را جرم یا عمل مجرمانه می‌توان گذاشت، مجازات تعیین شده است. هرکدام از این چهار مورد، کلاً تعدی کردن به حقوق فرد دیگری است. یعنی شما در این چهار مورد حق کس دیگری را ضایع می‌کنید. یکی دزدی است. اینجا تعدی کردن به مال دیگری است. یکی زنا کردن است. این تعدی به ناموس دیگری است! یکی قتل است. این تعدی کردن به جان فردی دیگر است. فرق نمی‌کند که چه کسی باشد. ولی تعدی باید باشد. و آخری قذف یا تهمت است. یعنی تعدی کردن به آبرو و حیثیت فرد دیگر. در هر کدام از این چهار مورد بر اساس شرایط زمانی و مکانی، قرآن حکمی صادر کرده و دلیل آن این است که به حق کس دیگری و کرامت انسانی کس دیگری تعدی شده است. البته باید توجه داشت که در بحث زنا، در یهودیت و مسیحیت «زنا» به معنای «زنای محصنه» است. یعنی مرد زنده‌دار و زن شوهردار. اگر کسی که مجرد است و در حصن کسی نیست عمل جنسی را انجام دهد، اسمش زنا نیست. اسمش بی‌عفتی است. مجازات هم ندارد. ولی وقتی مردی که متأهل و متعهد است آن عمل جنسی را انجام می‌دهد، این خیانت به حقوق فرد دیگر، یعنی همسر اوست. بنابراین برای آن مجازات تعیین کرده است. در مورد زن هم همینطور است. زنی که به حقوق شوهرش خیانت می‌کند، برایش مجازات تعیین شده است. ولی برای یک دختر یا یک پسری که هیچ تعهدی نسبت به کسی ندارند و ارتباط جنسی با هم دارند، این اسمش را بی‌عفتی می‌گذارند. کما اینکه در داستان مریم در قرآن وقتی که با فرزندش می‌آید، کسی مریم را متهم به زناکاری

نمی‌کند. متهم به بی‌عفتی می‌کنند. به او می‌گویند که پدر و مادر تو آدم‌های بی‌عفتی نبودند. تو چرا این طور شدی؟ و گرنه اگر ارتباط جنسی زنی که تعهدی به کسی ندارد، عنوانش زنا بود، مجازاتش سنگسار بود.

یعنی این صلح دقیقاً مقابل همین خشونت کردن است. خود خشونت کردن در واقع تعدی به دیگران است. وقتی کسی، کسی را شکنجه می‌دهد، این تعدی است. شما در اینجا به جسم و روح فرد تعدی می‌کنید. البته بحث تناسب جرم و مجازات هم امروز مطرح است و آن روز مطرح نبوده است. بشر در بسیاری از مسائل نظری و حقوقی پیشرفت‌های بسیاری کرده و ما باید به این پیشرفت‌ها توجه کرده و اهمیت بدهیم نه اینکه آنها را رد کنیم. باید بحث‌های فقهی را اصلاح کنیم. در قرآن هم این بحث اصلاح مطرح است. ولی با گفتمان امروزی نیست. با گفتمان همان ۱۴۰۰ سال پیش و عصر نزول است. بنابراین می‌بایست مفاهیم آموزه‌های دینی را درک کنیم و با شرایط امروز ببینیم چه چیزی برای جامعه‌ای به صلاح نزدیکتر است.

مسئله تعدی به حقوق دیگران را مطرح کردید. اما آنچه که در تاریخ به طور مشخص اسلامی می‌بینیم، پر است از جنگ‌ها و مخاصمات مذهبی. چطور اینها قابل تبیین است وقتی که صلح از نگاه دینی در واقع نفی تعدی به حقوق دیگران است؟ نسبت این جنگ‌ها و مخاصمات با خود دین چیست؟ هم پیامبر و هم خلفا و امام اول شیعیان جنگ‌هایی داشته‌اند.

جنگ‌ها در دوران پیغمبر بیشتر حالت دفاعی داشته‌اند. شاید با نگاه امروز بگوییم که بهتر از آن هم می‌شد عمل کرد. ولی شما باید شرایط زمانی و مکانی را در نظر بگیرید و سپس بگویید که آیا بهتر از آن می‌توانستند عمل بکنند یا نمی‌توانستند؟ قطعاً به نظر من بهتر از آنچه پیامبر عمل کرد، نمی‌شد عمل کرد. مسلمانان سیزده سال در مکه با مشرکین تعامل کردند و نتیجه نگرفتند، بر عکس به فشار و شکنجه مسلمانان روی آوردند که باعث مهاجرت آنان به حبشه و بعد یثرب شد. صلح و پرهیز از خشونت که یک طرفه نمی‌شود. قطعاً یک طرف وقتی روی به خشونت می‌آورد طبیعتاً آن خشونت گسترش می‌یابد. ولی آن جنگ‌ها و آیاتی که مربوط به آن جریان است بیان موضوعی از یک مقطع تاریخ عصر نزول است نه حکمی برای تمامی اعصار. ولی وقتی که در سده اول بحث حاکمیت به وجود آمد آن وقایع مستمسکی شد برای حاکمان تا عمل خود را منطبق با قرآن معرفی کنند. در مسیحیت هم چنین است. حضرت مسیح گفته که اگر کسی آمد و به سویی از صورت شما سیلی زد شما طرف دیگر را هم بگیرید تا بزند. اما همین مسیحیت وقتی در مقام حکومت قرار می‌گیرد، می‌بینید چه خشونت‌های عجیب و غریبی می‌کند؟ این اعمال دیگر ربطی به متن مقدس ندارد. در زمان پیغمبر اسلام در واقع آن کشمکش‌ها مقابله به مثل بود. نمی‌شد که بنشینند و نگاه کنند.

اما به طور مشخص در دوران خلیفه دوم بوده که کشور گشایی آغاز شد. اینجا دیگر آموزه دینی نیست. اینجا دیگر قرآن به کسی نگفته بود که شما بروید و کشور گشایی بکنید و دیگر ملل را به دین اسلام وارد کنید بلکه بر عکس قرآن تعدد و تنوع اقوام و ادیان را جزو اراده خدا برشمرده، مانند: «و اگر پروردگار تو خواسته بود، همه مردم را یک امت کرده بود، ولی همواره گونه‌گون خواهند بود (هود ۱۱۸)». بنابراین آن کارهایی که در سده‌های اول هجری انجام شد صرفاً تفکرات و برداشت‌های خود آنها بوده و ربطی به دین نداشته. نه قرآن چنین دستوری را داده بود و نه پیامبر. عمده روایاتی را هم که در رابطه با این جنگ‌های خارج از خاستگاه اسلام هست، بیشتر ساخته و پرداخته کسانی است که چنین حملاتی را سامان دادند و می‌خواستند آنچه کرده‌اند و می‌کنند را توجیه دینی بکنند. جنگ‌های حضرت علی هم جنگ‌های داخلی بود، جنگی بود که با بخشی از جماعت تازه مسلمان درست شد. مشخص است که وقتی به کشوری حمله می‌شود و تفکراتی به زور به این کشور تحمیل می‌شود، اسلام آوردنشان هم می‌شود مصداق آیه قرآن که می‌گوید: نگویید ما به این دین ایمان آوردیم. بگویید اسلام آوردیم (حجرات ۱۴). یعنی اسلام آوردنشان به جبر بوده است نه اختیار. این‌ها هم که این طور اسلام آورده‌اند در هر مقطعی به تناسب موقعیت، وضعیت را بر هم می‌ریزند و حکومت مرکزی هم با آنها مقابله می‌کند و مسئله خشونت‌آمیز می‌شود. ما باید پژوهش و نقدی صحیح بر تاریخ اسلام داشته باشیم. این تاریخ دینی به طور دقیق مورد واکاوی و بررسی قرار نگرفته. قرآن بعثت پیامبر را برای هدایت اهل مکه و اطراف آن گفته است (انعام ۹۲)؛ سپس عده‌ای آمده‌اند و شعاع واژه «اطراف» را به کل جهان گسترش دادند. این دیگر برداشت آن افرادی است که سده‌ی اول، قدرت در دستشان بود و شروع به کشورگشایی کردند و نقد آن دوران را نیز تابو کردند. البته این کشورگشایی امری طبیعی در اعصار تاریخ بشر بوده است؛ منتها بهانه‌ها متفاوت بوده.

منظور شما این است که این مسئله کاملاً سیاسی و برخاسته از فرهنگ عربی آن مقطع زمانی در حجاز است و ربطی به آموزه‌های دینی ندارد؟

دقیقاً. هیچ ربطی به آموزه‌های دینی ندارد. الان هم متأسفانه همین تفرکات هست که به اسلام هم ربطی ندارد. کما اینکه در مسیحیت همچنین آموزه‌ای نبود. ولی جنگ‌های مختلفی روی داد و کشورهای مختلفی اشغال شدند و آن کشورها هم به زور سلاح مسیحی شدند.

ولی در متن قرآن کلماتی چون «قاتلوا» هست و انگار در جاهایی قرآن تشویق به جنگ می‌کند.

بله تشویق به جنگ می‌کند اما این برای آن مقطع زمانی است. مخاطب هم آن افراد مشخص هستند. این حرفی نیست که برای تمام اعصار باشد. این مربوط به یک تاریخ و یک مقطعی از همان زمان است. اگر قرار باشد که شما به این گفته‌ها امروز عمل بکنید، باید با کل دنیا بجنگید. این اصلاً معقول نیست.

یک وقت است که می‌گوییم معقول است. یک وقت است که می‌گوییم از متن در نمی‌آید. اگر بگوییم معقول نیست، می‌توان این گونه فهمید که الان توانش نیست و فردا روزی که اگر توانش بود آن را انجام می‌دهیم.

نه ببینید! این مسائل را از درون متن مقدس نمی‌توان درآورد. چون بحث در رابطه با یک سری وقایع تاریخی خاص است. این که من می‌گویم معقول نیست به این دلیل است که بالاخره دین باید مبنایی عقلی هم داشته باشد و با عقل و ادراک فردی هم جور در بیاید. نمی‌شود گفت که این گفته خداست و همین است و دیگر کاری به عقل خودمان نداریم. خدا حرفی را که به عقل و درک مخاطب خود منطبق نباشد نمی‌زند. خدا با عرب‌ها وقتی صحبت می‌کند، مثال از شتر می‌زند. از ماهی مرکب مثال نمی‌زند. چون آنها در عمرشان ماهی مرکب ندیده بودند. می‌گوید که شتر را نگاه کنید که چطور خلقش کرده‌ام. اگر اینها ماهی مرکب دیده بودند شاید آن را مثال می‌زد و می‌گفت ببینید چطور خلقش کرده‌ام که هر لحظه‌ای رنگش را تغییر می‌دهد. پس حرفی را می‌زند که با درک و عقل آن آدم‌ها مطابقت داشته باشد. همچنین در موارد دیگر عقلانیت و منطق اجتماع را در نظر دارد. اما آن اتفاقات نامعقولی که در سده اول هجری روی داد نه تنها مبنایی در متن قرآن نداشته بلکه صرفاً سوءاستفاده‌های سیاسی بوده که از همان ابتدا برای توجیه خود و عملشان دین را بهانه کرده‌اند و بعدها هم بدون اینکه به این مسائل توجه شود و قدری فکر بکنند، همینطور این سوءاستفاده و سوءتعبیرها را ادامه داده‌اند تا الان هم به ما رسیده است. شما می‌بینید که ما هر چه جلوتر می‌آییم، تکنولوژی و نگاه ما به دنیا پیشرفت می‌کند. علوم مختلف پیشرفت کرده و بسیاری از مجهولات معلوم شده اما هنوز یک سری افراد نمی‌توانند افکار و اندیشه‌های خود را با این شرایط و موقعیت وفق بدهند به این دلیل است که هنوز در همان سده اول هجری متوقف مانده‌اند. همین است که داعش ظهور می‌کند. این‌ها زمینه فکری دارد.

از داعش نام آوردید. داعشی‌ها و باورمندان به دیدگاه‌های اینچنین مثلاً خودشان را با یک غیرمسلمان هم‌تراز و هم رده به لحاظ انسانی نمی‌بینند. آیا می‌توان از دین فهمی داشت که یک دیندار خودش را با یک غیردیندار هم‌تراز و هم‌رده ببیند؟ تا این غیردیندار مثلاً مصداق آن همسایه که ذکر کردید بشود و تعدی به آن هم جرم تلقی شود؟

اینجا اشکال پیش می‌آید. شما دو جور آیه دارید. بخشی اشاره به یهودی، مسیحی، مسلمان و حتی صابئی می‌کند. البته من بر مسئله صابئی بحث دارم. منظور از صابئی، مندایی‌ها نیستند. در منطقه حجاز معقول نیست که مندایی‌ها حضور داشته باشند. به این دلیل که مندایی‌ها تمامی آداب و مناسکشان منوط به وجود آب جاری است لذا نمی‌توانستند در بیابان‌های آن منطقه حضور داشته باشند. صابئی که در قرآن صحبتش می‌شود که در ترجمه‌ها هم به عنوان ستاره‌پرست ذکر شده، کسانی بودند که در برخی مناطق ساکن بودند و پیرو آئین قدیم یونانی بودند. چون تسلط به زبان یونانی داشتند، در زمان عباسیان این‌ها را آوردند تا متون فلسفی و طب یونانی را به عربی ترجمه کنند.

به هر روی برای یهودی، مسیحی، مسلمان و صابئی سه شرط در قرآن ذکر شده است که اگر هر یک از پیروان آن ادیان بدان باورمند باشد رستگار معرفی شده. آن شروط این است که: خدایی واحد را قبول داشته باشد، به قیامت معتقد باشند و عمل صالح انجام بدهند. عمل صالح هم یعنی انسانیت. یعنی انسانیت داشته باشند. در آیه‌ای واژه مجوس هم ذکر شده است. می‌گوید اگر اینها این سه شرط را داشته باشند، نه در قیامت ترسی دارند و نه خوفی؛ اجرشان هم سر جایش است، پس بی اجر هم نیستند. یعنی صرفاً در آخرت که نهایت غایی ادیان ابراهیمی است، ضرر نکرده و مشکلی پیدا نمی‌کنند. بنابراین این‌ها همه در این بخش در یک سطح‌اند و وقتی که این شرایط را داشته باشند، هیچکدام بر دیگری برتری ندارند. بحث این است که شما موحد باشید و چندگانه پرست نباشید. و بر این باور باشید که اعمال و

رفتارشان عقوبتی دارد. حتی اگر کسی مطلع نشود. اینجا بحث پلیس خود است. این که فرد بداند که من در خانام هم وقتی حقی را ضایع می‌کنم، شاید از دست گزمه و پلیس و قانون مصون بمانم، ولی از عقوبت اخروی نمی‌توانم گریز پیدا کنم. یعنی حتی متن نمی‌خواهد مردم در پستوی خانه‌شان هم به حق کسی تجاوز بکنند. مسئله داشتن انسانیت است. کسی که انسانیت داشته باشد نه تنها به حق کسی تعدی نمی‌کند، بلکه متوجه به حقوق مردم هم هست و سعی می‌کند مردم هم مثل خودش راحت زندگی بکنند و سعی می‌کند مشکلات مردم را هم حل بکند.

خب اگر کسی این شرایط را نداشته باشد. یعنی بودایی، آتئیست یا کسی باشد که به هر دلیلی موحد نباشد. آن وقت مسئله به چه صورت است؟

این بخش هم مسئله‌ای ندارد. چون آن صابنی که ذکر شده خداپرست به مفهومی که در ادیان ابراهیمی گفته شده نبودند. آنها ستاره‌پرست بودند. حتی آنها هم در این مقوله جای گرفته‌اند.

یعنی کسی که چیزی را نمی‌پرستد با کسی که چیزی را می‌پرستد در نگاه دینی ترازوی حقوقی دارند؟
خیر از نظر دینی ندارند.

یعنی صلح با این‌ها نمیتواند مفهومی از نظر دینی داشته باشد؟

ببینید این تفکر در طول تاریخ ادیان به صورت سلسله مراتب جلو آمده و هر دینی در خصوص بخشی صحبت کرده است. اینجا ما به عنوان مسلمان در جایی که کم داریم، باید به کتب قبلی مراجعه کنیم. متأسفانه آن تعصب عربی بوده که با وجود ذکر مسئله ایمان و مراجعه به کتب قبلی، حاضر نشده که به آنها مراجعه بکند. ما همینطور که قرآن را کتاب هدایت می‌دانیم، باید تورات را هم کتاب هدایت بدانیم. که قبل از قرآن آمده و نور است. در اینجا با مراجعه به کتب پیشین می‌توان این مسئله را در خصوص کسی که به خدایی هم اعتقادی ندارد، اما به من آسیبی نمی‌رساند فهم کرد. یعنی الزاما این نیست که شما بخواهی به دلیل دین یا فکر یا اندیشه کسی حقوق کسی را زیر پا بگذاری و مثلا او را بکشی. چنین چیزی نیست. شما چنین مطالبی را مثلا در تورات نمی‌بینی که کسی بیاید و فردی غیر یهودی را بکشد. البته از درون قرآن هم می‌توان چنین چیزی را فهمید. چون در آنجا هم بحثی را نیآورده مبنی بر اینکه اگر کسی بیاید و بی دلیل غیرمسلمانی را بکشد، نمی‌توان با او برخورد کرد. آن هم مجازات خودش را دارد.

اینجا برمی‌گردد به همان تعصبات عربی که در آموزه‌های اسلام رسوخ کرده است. عرب‌ها خاص بودن را برای خودشان قائل شدند و فکر کرده‌اند که فقط این‌ها هستند که آن معجزات الهی را درک کرده‌اند و دیگر اقوام درک نکردند. مؤید عرض بنده این است که عرب‌های حجاز با آن که میانشان یهودی و مسیحی هم حضور داشته، حاضر به پیروی از آن ادیان نمی‌شدند، با این دلیل که نه پیامبرشان هم زبان ماست و نه کتابشان به زبان عربی است (انعام- ۵۷ و فصلت- ۴۴) با این حال تا اسپانیا فتوحات کردند تا دیگران را به دین و آئین خودشان در بیاورند. اینجاست که نقد و واکاوی تاریخ ابتدایی اسلام را لازم و مهم می‌کند.

آیا می‌شود فهمی از قرآن و سنت و احادیث و همان طور که فرمودید کتب ادیان پیشین داشت که از مخاصمات دینی و مذهبی با هر باورمندی به هر دین و مذهبی کلا جلوگیری بشود؟

در بنیان ادیان اصلا مخاصمه‌ای نیست. مخاصمه را پیروان درست کرده‌اند. در خود متون اصلا مخاصمه‌ای نیست. چه مخاصمه‌ای؟! پیامبران، از موسی تا عیسی تا محمد پیامبران قومی بودند تا بر اساس آموزه‌های الهی آن قوم را هدایت بکنند. موسی مبعوث شد که قوم بنی اسرائیل را از مصر بیرون بیاورد و یکسری احکام و دستورات را به آنها ابلاغ نماید. مبعوث نشده بود که کل جهان را هدایت بکند.

خب مگر ادیان ابراهیمی برای همه جهان نیست؟

خیر. ببینید در خود یهودیت شما دو گونه آموزه دارید. در اسلام هم وضعیت به همین صورت است. در یهودیت یک سری آموزه‌ها و احکام هست که به آنها احکام «نوحایی» گفته می‌شود. این احکام از تورات و تلمود قابل استخراج است. یعنی بر این باورند که این احکام بازمانده از حضرت نوح است. هر کسی هم که به این آموزه‌های نوحایی پای‌بند باشد سعادت‌مند است. مثلا قتل نکردن است. دیگری زنا نکردن. دروغ نگفتن. شهادت کذب ندادن است. و مانند این‌ها. ولی یهودیان عهدی به نام «عهد سینایی» دارند. که آن ده فرمان و احکام موسی است. اینها اختصاصا برای

قوم بنی اسرائیل آمده و برای اقوام دیگر نیست. در اسلام هم به همین صورت است. اسلام برای هدایت مردم مکه و اطرافش، بر اساس زیانشان آمده و برای آن قوم مبعوث شده. دستورات و احکام و تمام این‌ها مربوط به آن قوم و آن منطقه است. خب این درک و فهم در میان مسلمین سده اول نبوده که وقتی شما کشورهای دیگر را فتح می‌کنید نمی‌شود این احکام را جاری کرد. مثلاً در بحث روزه‌داری، قوانین بر اساس چه چیزی است؟ بر اساس زمان طلوع و غروب خورشید در شهر مکه و مدینه. شما نمی‌توانید این حکم را در کشورهای حوزه اسکاندیناوی اجرا کنید. چون ممکن است مثلاً فاصله غروب و طلوع یک ساعت بیشتر نباشد و یا در بعضی شهرها اصلاً آفتاب غروب نکند. یعنی ما حتی در احکام هم دچار مشکل می‌شویم. شما می‌خواهید نماز بخوانید و به عنوان یک مسلمان باید به عربی بخوانید. در صورتی که اصلاً نمی‌فهمید این کلماتی که می‌گویید دقیقاً به چه معناست به همین دلیل است که مذاهب گوناگون در اسلام پدیدار شد. اینها آثار تعصبات عربی است که از قرون اول هجری به جا مانده و متأسفانه جزئی از اصول فکری مسلمانان شده. اما مسئله اینجاست که آیا مفهوم و خواسته اسلام این بوده که کل جهان را مسلمان کند و کل جهان را وادار کند که با زبان عربی با خدا صحبت کنند؟ به شهادت آیات مختلف قرآن قطعاً این طور نیست.

اما آن بخش جهان شمول برمی‌گردد به همان سه اصل. یعنی اینکه شما خداپرست باشید. به عاقبت کار ایمان داشته باشید و در نهایت عمل صالح داشته باشید. عمل صالح هم همان انسانیت است. در سوره والعصر آمده است که می‌گوید: *إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ*. این یعنی همین قدر که انسان باشی و تاسی به حق و صبر داشته باشی کافی است. پیام جهانی محمد این است. نه اینکه همه را وادار کند به یک شکل نماز بخوانند و یا کسی که در اسکاندیناوی است، روزه بیست و سه ساعته بگیرد.

یعنی شما وجه جهانی ادیان را بر پایه عمل صالح می‌بینید؟

احسنت. عمل صالح و آموزه‌های اخلاقی که به همان دستور نوحایی باز می‌گردد که پیشتر گفته شد. در این دستورات هیچ اختلافی نیست. اختلاف را ما درست می‌کنیم. اختلاف در خود قرآن نیست. اگر بحث از جنگ و قتال و هر موضوع خشونت‌باری است، این به آن منطقه و خواستگاه آن دین برمی‌گردد. شما نمی‌توانید این را به کل دنیا تعمیم بدهید. وقتی دینی که از محل خاستگاهش خارج شود قابل تغییر و تحول می‌شود. همین است که مذاهب مختلف به وجود می‌آید.

و به عنوان پرسش آخر! آیا می‌توان از متون مقدس و به طور مشخص قرآن نسخه‌ای برای صلح جهانی استخراج کرد؟

اگر هم بشود درآورد، من شخصاً با آن موافق نیستم.

چرا؟

چون لزومی ندارد و ضررش بیش از منفعتش است. الان بشر به یک مقطعی رسیده که خودش می‌تواند ملزومات شرایط روزش را بفهمد. لازمه‌ی صلح جهانی ورود در حکومت است و ما دیدیم و در تاریخ تجربه کردیم که دین وقتی وارد حاکمیت می‌شود، مشکلاتی را ایجاد می‌کند. چرا ما به اخلاقیات دین توجه بیشتری نمی‌کنیم؟ با اخلاقیات دین بیشتر می‌توان بدون آنکه وارد سیاست و حکومت شد به صلح جهانی نیز کمک کرد. وقتی به احکام و بالاخص حدود و دیات ورود کنیم، به مشکلاتی برمی‌خوریم که با عصر و زمانه ما سازگار نیست. فهم بشر امروزه به این حد رسیده که در اکثر مسائل حقوقی مبنای بازدارندگی و اصلاح را مدنظر قرار می‌دهد و در پی مجازات به منظور عبرت‌آموزی نیست. علت اینکه ما در جوامع خاورمیانه به بن بست می‌خوریم این است که به جای آن که از تجربه‌های علمی بشر استفاده کنیم سعی را از درون دین بیرون بیاوریم. این است که همیشه به بن بست می‌خوریم. لزومی ندارد ما همچنین کاری را بکنیم. بر فرضی که بشود آنچه شما گفتید را بیرون آورد، به نظر من نباید به آن مراجعه کرد. چون قوانین بر اساس شرایط زمانی ممکن است نیاز به بازنویسی داشته باشد و اگر بدان رنگ و لعاب دینی زده بشود این امکان از بین خواهد رفت.

با سپاس از وقتی که در اختیار خط صلح قرار دادید.

[متن بالا رونویسی از اصل سند است. اگر به نکته‌ای برخورد کردید که دقیق رونویسی نشده است لطفاً به نشانی

ایمیل در صفحه تماس با ما بفرستید]